



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۸ مرداد ۱۳۹۹

نوجوانان
جامه

سواد رسانه‌ای

کنسول جدید یا تغییر نسل جدید؛ مساله این است...

اولین بازی ویدئویی جهان ۷۲ سال پیش در آمریکا ساخته شد. نام این بازی، «XOX» بود. در اصطلاح

علیرضا مقتدایی
مدال آور المپیاد
سواد رسانه‌ای



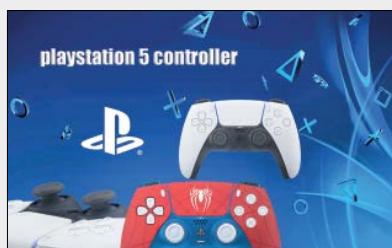
خودمان به آن «دور» یا به زبان فرنگی «تیک تاک تو» می‌گویند. این بازی هیچ‌گاه به مردم عادی فروخته نشد، چون آن بازی و دستگاهش، هم خیلی بزرگ بودند و هم خیلی گران تا بتوانند از آزمایشگاه به بیرون برده شوند. حدود چهار سال از اولین بازی گذشت تا بالاخره دومین بازی هم ساخته شد. بازی «تنیس روی میز دهنقره». عرضه این بازی هم همان مشکل بازی قبل را داشت، اما ۲ سال بعد، به لطف پیشرفت فناوری، آن بازی تنیس روی میز بالاخره توانست در ابعادی کوچک‌تر و کم‌هزینه‌تر با نام «pong» به دست مردم برسد و این‌گونه بود که رسماً تاریخچه بازی‌های ویدئویی با این بازی آغاز شد. ادامه سیر ساخت بازی‌های ویدئویی داستانی بسیار شیرین و جذاب دارد، اما شرح مفصل این داستان در این مقال نمی‌گنجد.

ولی حالا، دیگر خبری از آن بازی‌های دوبعدی بی‌کیفیت نیست. بازی‌ها همه به طرز شگفت‌آوری باکیفیت و واقعی شده‌اند. به لطف صنعت VR یا «واقعیت مجازی» هم رسماً فضای مجازی و حقیقی با هم ادغام شده‌اند.

مهم‌ترین تفاوتی که بازی‌های ویدئویی جدید با قدیم کرده‌اند، هدف از مورد استفاده قرار گرفتنشان است. بازی‌های قدیمی، اغلب هدف سرگرم کردن مخاطب، آن هم یک سرگرمی کوتاه‌مدت داشتند؛ اما بازی‌های جدید تبدیل شده‌اند به راهی برای سیراب کردن عطش‌هایی که در زندگی واقعی اغلب به آنها نمی‌رسیم. مثل رانندگی با سرعت ۳۰۰ کیلومتر بر ساعت در خیابان‌های باریک و شلوغ، به رگبار بستن هیولاهای زامبی‌ها، سوراخ سوراخ کردن بهترین دروازه‌بان‌های جهان، یا فرمانروایی بر سرزمین‌ها و فرمان جنگ و صلح صادر کردن و...

با معرفی اخیر کنسول نسل جدید PS5، تغییری که شرکت سازنده آن از آن خبر می‌دهد، بازده کیفیتی نزدیک به ده برابری آن نسبت به کنسول نسل قبلی یعنی PS4 است. کنسولی که تنها شش سال است به بازار آمده و حتی به اعلام برخی آمارها، در حال حاضر حدود نیم میلیارد نفر در سراسر جهان هم از آن استفاده می‌کنند. علاوه بر این شرکت «سونی» در جایی اعلام کرد که زمان انتظار یا به اصطلاح «loading» بازی‌ها در کنسول جدید به زیر دو ثانیه تقلیل می‌یابد! (به زبان سواد رسانه‌ای یعنی حتی دو ثانیه هم به شما فرصت نمی‌دهیم که از فضای مجازی و غیر حقیقی بازی‌ها به فضای حقیقی برگردید...!)

استیون اسپیلبرگ، کارگردان بزرگ و مطرح هالیوودی، دو سال پیش با ساخت فیلمی به نام «بازیکن شماره یک، آماده» به ظرافت و زیبایی خبر از آینده‌ای نه چندان دور از دنیای جدید بازی‌های ویدئویی ارائه می‌دهد. پیشنهاد می‌کنم این فیلم را از دست ندهید...!



علیرضا عالی بیگی
۱۸ ساله از میانه



که وجود چنین انسان‌هایی در کار گروهی، موفقیت یا به قول خودمان خوشمزگی را به ارمغان می‌آورد. گاهی اوقات در حال لذت بردن از طعم قورمه سبزی، استخوان‌هایی زیر دندان انسان می‌آید که طعم کل غذا را زیر سوال می‌برد، و لقمه‌های بعد از آن دیگر طعم قبل را نداده و بیشتر از همیشه بازرسی خواهند شد که یادآور برخی اشتباه‌های انسان است که تمام زندگی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

برخی کلمات زنده‌اند، مانند شعر خانه مادر بزرگ، سرمای زمستان، طعم غذاها از جمله طعم زیبای قورمه سبزی، ولی مهم‌تر از همه چیز، تجربه این حس هاست و باید دانست که شاید فردایی برای تجربه وجود نداشته باشد!

«زندگی با طعم قورمه سبزی»

قورمه سبزی، حتی اسم آن هم یادآور طعم و عطر بی‌نظیر آن است، این تحفه از ایران، شامل هارمونی طعم هاست و به قول جمله‌ای معروف و قابل لمس، هیچ قورمه سبزی‌ای نمی‌تواند جایگزین قورمه سبزی مامان پز باشد.

در ابتدا گفتیم که طعم قورمه سبزی، هارمونی از طعم‌ها و مزه هاست، به نوعی طعم واحد زیبای آن، حاصل پیوند و اتحاد میان سبزی‌ها، حبوبات، گاهی گوشت‌ها و آب و... است.

اما نمی‌توان گفت هر قورمه سبزی‌ای خوشمزه است! هرکاری در زندگی مانند پختن قورمه سبزی، عشق می‌خواهد، زیرا کاری که فقط برای رفع تکلیف باشد، بیپوده است، همان‌طور که در آشپزی اگر استعداد و شوق لازم نباشد، غذا بی‌طعم خواهد بود.

یکی دیگر از مهم‌ترین عوامل خوشمزگی، مربوط به مواد تشکیل دهنده است، این بار نه ارتباط آنها، بلکه نوع و کیفیت آنها مورد بحث است، اگر بخواهیم آن را با زندگی ادغام کنیم، می‌توانیم به انواع لوبیاها و شباهت آنها با انسان‌ها و استعداد‌های مختلف اشاره کنیم، یا کیفیت گوشت که در خوشمزگی غذا نقش مهمی دارد، به نوعی نمایانگر کیفیت کار افراد و مسؤولیت‌پذیری آنهاست



علی مرادی
۱۷ ساله از ایلام

«نوازش دردها»

آسمان چرکین، زمین سیاه، ابر خشکیده، باران؟ راستی باران مدت هاست که نیست، زیبایی کپک زده، چشم‌ها همه گود افتاده، یعنی هنوز هم ادامه دارد؟ یعنی قبول باید کرد؟ کم‌کم بازی دارد تمام می‌شود، هنوز مساوی هستیم هنوز امیدی هست، هنوز توان داریم،

اما نه! اصلاً راحت نیست، زمانه به مساوی قانع نمی‌شود هرچند در صورت مساوی هم هیات ژوری با اوست. اما انگار جای زخم‌هایی که... (خوب می‌دانید از چه حرف می‌زنم) زخم‌هایی که از هیچی درست بود روی تنش به جا مانده به این راحتی‌ها پاک نمی‌شود. گاهی اوقات حتی که به آن دست پیدا می‌کنیم به ضررمان تمام خواهد شد. همیشه پایان فیلم‌های پرفراز و نشیب خوب و شیرین نیست. انگار حالا نوبت ماست که پایان تلخ ماجرا را مزه مزه کنیم! انگار از لذت بردن و خوب بودن و خوب دیدن خسته شده‌ایم. پابندی که به پا داریم با دنیا یکی است او را به ته چاه می‌فرستیم، اما! نمی‌دانم که می‌دانیم یا نه ولی ما هم با دنیا به پایین خواهیم افتاد، خواهیم فهمید خواهیم دید!

مثل خوره‌ای آزار دهنده به جان دنیا افتاده‌ایم او را نیش می‌زنیم، او را می‌سوزانیم و در نهایت با یک نگاه مغرورانه او را ترک می‌کنیم. هر کس بود تا حالا صبرش تمام می‌شد، اما او ما را دوست دارد و ما نه! گذر زمان دیگر به ساعت اهمیت نمی‌دهد و راه خودش را می‌رود. راهی که در آخر به نقطه شروع می‌رسد! نقطه‌ای پر از تفاوت با گذشته.

قرارمان این نبود، قرار نبود همه چیز برعکس رقم بخورد این وضعیت، وحشتناک است.

بهار است، ولی خبر از شکوفه نه

روز است، ولی خورشید کجاست؟

گل‌ها خار شده‌اند،

یعنی هیچ‌کس هیچ‌کس هیچ‌کس اندکی مهر در وجودش نیست؟ شرم‌آور است!

به کجا داریم می‌رویم؟

یعنی راه را گم کرده‌ایم؟

یعنی امیدی نیست؟

شاید هم باشد

نه، این یک امر قطعی است.

او خواهد آمد.



عطیه ضربایی اول
تهران

«رویاهای دور»

صدایی افکارم را قفل‌گ می‌دهد؛ ۱۱ سال درس خواندی که چه بشوی؟ زیره ۵۰ بیابوری یعنی باخته‌ای. صندلی فلان دانشگاه را اگر مال خودت نکنی، آینده‌ات پر زده... چشم‌هایم محو مانیتور شده، مشاور تحصیلی لیوان آبش را سر می‌کشد و به وب‌کم نگاه می‌کند. حس می‌کنم جدیت نگاهش تا عمق جانم نفوذ کرده. انگشت اشاره‌اش را بالا آورده و چشم‌هایش را ریز کرده. انگار دارد خط و نشان می‌کشد برای آینده‌ام. برنامه یک سال از بهترین روزهای نوجوانی‌ام را فرستاده. روزی چند صد تا تست و ساعت مطالعه باور نکردنی! نمی‌توانم بگویم نه. نمی‌توانم بگویم نمی‌خواهم. آخر من ۱۱ سال پشت نیمکت‌های مدرسه، بعضی چیزهایی را آموخته‌ام که هیچ علاقه‌ای به آنها نداشته‌ام و هیچ چیز نگفته‌ام. این یک سال هم روی آن همه سال... حال چند صد هزار دانش آموز سال آخری این‌گونه است. من باید بروم خودم را غرق تست‌ها بکنم. وقت ندارم. زیره ۵۰ بیابورم باخته‌ام... بار غمگینی روی شانه‌ام سنگینی می‌کند. دستم به رویاهایم - به این زودی‌ها - نمی‌رسد.